

مادر و کودکش

(جنبه‌های بالینی دلبستگی، جدایی و فقدان)

تألیف

سلمان اختر

ترجمه

دکتر زهرا قنبری

دکترای تخصصی روان‌شناسی از دانشگاه الزهرا

عضو هیئت علمی و مدیر گروه دانشگاه غیرانتفاعی البرز

دکتر تکتّم کاظمینی

دکترای تخصصی روان‌شناسی از دانشگاه فردوسی مشهد

درمانگر مراکز مشاوره آموزش و پرورش خراسان رضوی

عضو گروه فرویدی تهران

ویراستار علمی

دکتر تکتّم کاظمینی



فهرست مطالب

سیاسگزاری.....	۹
مقدمه مترجمان.....	۱۱
مجموعه مارگارت اس. ماهر.....	۱۳
فصل اول: مادر چه کاری انجام می‌دهد؟ مروری اجمالی.....	۱۷
فصل دوم: پیوند ایمن، شکل‌گیری دلبستگی و مراقبت مادرانه.....	۳۵
فصل سوم: پیوندهای ایمن، نظام خانواده‌گسترده و ساخت اجتماعی.....	۷۹
فصل چهارم: دلبستگی و جدایی-تفرد، دو دیدگاه درباره رابطه مادر-کودک.....	۹۲
فصل پنجم: دلبستگی مادر-نوزاد، رمزگشایی یک معما.....	۱۱۰
فصل ششم: درمان والد-کودک، در جست‌وجوی مادر گم‌شده.....	۱۲۳
فصل هفتم: کاربرد فیلم در پژوهش‌ها و مداخلات بالینی کودکان.....	۱۴۵
فصل هشتم: فقدان‌های دوران کودکی، خاطرات بزرگسالی.....	۱۶۵
فصل نهم: در نبود مادر، یافتن مسیرهایی جایگزین برای تحول.....	۱۸۵
فصل دهم: پیش از ثبات خود و ابژه: گفتار آخر.....	۲۰۶
منابع.....	۲۲۷
واژه‌نامه انگلیسی به فارسی.....	۲۳۹
واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....	۲۴۳
درباره مؤلف و مشارکت‌کنندگان.....	۲۴۷

فصل اول

مادر چه کاری انجام می‌دهد؟

مروری/اجمالی

سلمان اختر

اهمیت زیاد رابطهٔ کودک با مادرش اولین بار از سوی بنیان‌گذار مکتب روانکاوی، زیگموند فروید، مورد توجه قرار گرفت. موارد زیر اظهارنظرهای برجسته‌ای است که فروید در این زمینه مطرح کرده است:

- دریافته‌ام افرادی که خودشان را محبوب و مطلوب مادرشان می‌دانند، در زندگی شخصی‌شان اعتماد به نفسی ویژه و خوش‌بینی تزلزل‌ناپذیری از خود نشان می‌دهند که اغلب صفاتی قهرمانانه‌اند و برای آنان موفقیت واقعی به ارمغان می‌آورند (پاورقی اضافه‌شده در ۱۹۱۱ به کتاب تعبیر رؤیا، ۱۹۰۰، ص ۳۹۸).
- مادر را اولین ابژهٔ عشقی^۱ می‌نامیم (۱۹۱۷، ص ۳۲۹).
- یک پسر، درحالی‌که هنوز کودکی خردسال است، محبت ویژه‌ای به مادر خود دارد و او را متعلق به خود می‌داند. او پدر را رقیبی می‌داند که مانع از تعلق کامل مادر به او می‌شود. به همین ترتیب، یک دختر بچه مادر را فردی می‌داند که مانع از برقرار کردن رابطهٔ محبت‌آمیز او با پدرش شده و جایگاهی که او می‌توانسته به دست آورد را از او گرفته است (۱۹۱۷، ص ۲۰۷).
- اولین ابژهٔ شهوانی^۲ کودک، پستان مادر است که او را تغذیه می‌کند؛ منشأ عشق،

1. love object
2. Erotic object

وابستگی به ارضای نیاز تغذیه است (۱۹۳۸، ص ۱۸۸).
 مهم‌تر از همه این‌ها احساسی است که فروید به مادر خود در نامه‌ای به مکس
 آیتینگون بیان می‌کند (۱ دسامبر، ۱۹۲۹):

یقیناً برخلاف هر پدیده‌ای دیگر، فقدان مادر امری نامأنوس بوده و احساساتی را
 برمی‌انگیزد که درک آن‌ها دشوار است. من خودم هنوز مادر دارم و اوست که مانع
 اشتیاق من به مرگ و نیستی ابدی است؛ هرگز نمی‌توانم خودم را ببخشم
 در صورتی که پیش از او بمیرم (به نقل از آیسلر، ۱۹۷۸، ص ۲۳۳).

با وجود احساس آشکار و معناداری که در گفته‌های فروید نهفته است، می‌توان فهمید
 که تأکید او بر رابطه کودک با مادر است و نه بر رابطه مادر با کودک. این تأکید را
 می‌توان در رویکرد ملانی کلاین (۱۸۸۲-۱۹۶۰) نیز کاملاً مشاهده کرد. بخش مادرانه
 این رابطه، با اینکه به سختی از بخش مربوط به کودک قابل تفکیک است، بیشتر مورد
 توجه رنه اشپیتز (۱۸۸۷-۱۹۷۴)، دونالد وینیکات (۱۸۹۶-۱۹۷۱)، مارگارت ماehler
 (۱۸۹۷-۱۹۸۵) و جان بالبی (۱۹۰۷-۱۹۹۰) قرار گرفته است. در ادامه، سایر روانکاوان
 نکات دقیق‌تری را به بینش‌های ارائه‌شده از سوی این پیشگامان افزوده‌اند. ادغام
 فرضیه‌های به دست آمده از بازسازی‌ها^۱ در روانکاوی بزرگسالان و داده‌های تجربی
 حاصل از مشاهدات رابطه مادر-کودک، به تدریج اطلاعات بیشتری در مورد آنچه یک
 «مادر به قدر کافی خوب» انجام می‌دهد، ارائه می‌کند (وینیکات، ۱۹۶۰ الف). با این حال،
 جنبه‌های مختلف این موضوع از هم جدا مانده و به طور مناسب با یکدیگر تلفیق
 نشده‌اند.

هدف من از این مرور اجمالی در زمینه کارکرد مادرانه، ترسیم موضوعات پراکنده
 موجود در قالب کلیتی منسجم است. در اینجا تکالیف مادرانه تسهیل‌کننده تحول روانی
 بهینه کودک را شرح خواهم داد. امیدوارم این طبقه‌بندی، کمک آموزشی مفیدی برای
 متخصصان جوان در حوزه سلامت روان باشد. همچنین، این توضیحات می‌تواند
 «مبنای روان‌شناختی برای مادری کردن» نیز باشد؛ به‌طوری‌که انحراف چشمگیر از آن
 می‌تواند ظن آسیب‌شناختی را برانگیزد و اقدامات پیشگیرانه یا درمانی را فراهم کند.

دوازده تکلیف مادرانه

اگرچه برشمردن تکالیف مادرانه دشوار است، اما شفافیت آموزشی مستلزم یک ساختار مشخص است. اعتراف می‌کنم که تقسیم‌کردن [نقش] مادری به اجزای آن مانند این است که بگوییم راندن یک اتومبیل شامل فشردن پدال گاز، ترمز گرفتن، نگاه کردن به آینه عقب و غیره است. این تجزیه ممکن است به‌واقع درست باشد، اما این اصل را نادیده می‌گیرد که کل، چیزی بیش از مجموع اجزای آن است. به‌هرحال، هدف من این است که به تکالیف تسهیل‌کننده تحول که از یک مادر انتظار می‌رود، در قالب دوازده مقوله پردازم: (۱) نگه‌داشتن^۱، (۲) دربرگیری^۲، (۳) مراقبت و تغذیه، (۴) فعال کردن ظرفیت لیبیدویی^۳ بدن کودک، (۵) آشنا کردن کودک با دنیای درونی‌اش، (۶) فعال کردن هسته «خود»^۴ و کمک به شکل‌گیری هویت جنسی، (۷) انتقال مهارت‌های ایگو، (۸) دیدن خوبی‌ها در کودک، (۹) دوام آوردن، (۱۰) رهاکردن کودک، (۱۱) در دسترس ماندن به شکل یک «پایگاه امن» روان‌شناختی و (۱۲) کمک به کودک برای تحمل موقعیت ادیبی و آموزش احترام به پدر. شرح مختصری از هریک از این تکالیف در ادامه خواهد آمد.

نگه‌داشتن

واژه «نگه‌داشتن» از طریق آثار وینیکات (۱۹۶۰ الف) بود که به‌منزله اصطلاحی روانکاوانه جایگاه پیدا کرد.

از نظر وینیکات، تعریف نگه‌داشتن علاوه بر کارکرد متداول «بغل کردن نوزاد» توسط مادر، می‌تواند به صورت زیر باشد:

آماده‌سازی کلی محیط برای کودک، پیش از تصور زندگی با او. به عبارت دیگر، نگه‌داشتن به رابطه‌ای سه‌بعدی یا فضایی اشاره دارد که با زمان به‌تدریج پیش می‌رود. نگه‌داشتن با تجارب غریزی، که در طول زمان روابط ابژه را تعیین می‌کنند، همپوشی دارد، اما بر آن‌ها مقدم است. نگه‌داشتن شامل مدیریت تجارب ذاتی، مثل تکمیل (و یا

-
1. Holding
 2. Containing
 3. Libidinal
 4. Self

عدم تکمیل) فرآیندهاست، فرآیندهایی که از بیرون ممکن است صرفاً روان‌شناختی به نظر برسند، اما به روان‌شناسی نوزاد نیز مربوط می‌شوند و در یک گستره روان‌شناختی پیچیده رخ می‌دهند که با آگاهی و همدلی مادر تعیین می‌شود (ص ۴۳-۴۴).

مادر نیازهای جسمی کودک را برآورده و به نیازهای روان‌شناختی او رسیدگی می‌کند. مهم‌تر از همه اینکه، قابل‌اعتماد باقی می‌ماند، کودک را طرد نکرده و یا به او آسیب نمی‌رساند. کودک نمی‌تواند این کارکرد حمایتی مادر را به‌عنوان حمایت مستقیم «ابژه مادر» و فارغ از همه‌توانی خودش درک کند؛ بلکه در عوض، مادر به صورت محیطی ذهنی که تفکر مستقل و تحول کودک را ممکن می‌سازد، تجربه می‌شود. وینیکات اشاره می‌کند که «آغاز ذهن^۱ به صورت مقوله‌ای مجزا از روان^۲»، همچنین سازمان‌دهی محتوای روانی فرد و تحول تفکر فرآیند ثانویه^۳، ناشی از «نگه‌داشتن» است. در نتیجه نگاه‌داشتن، نوزاد به تدریج به فردیت دست می‌یابد. این دستاورد، با نوعی وحدت روان‌تنی و نیز ظرفیت بازی‌کردن با حالات بی‌هیجان^۴ ذهن (وینیکات، ۱۹۶۲) و ادغام آن‌ها با آهنگی شخصی همراه است. همچنین، نگاه‌داشتن به دوره‌ای فراتر از دوره نوزادی، به کارکرد مراقبتی کلی‌تر مادر در رابطه با کودک در سنین بالاتر نیز تعمیم می‌یابد.

دربریگری

«دربریگری» کارکردی کاملاً مرتبط با نگاه‌داشتن است (بیون، ۱۹۶۲). نگاه‌داشتن به پدیداری تحول روانی کودک در سایه ایگوی مادر کمک می‌کند. درب‌گرفتن به کودک این فرصت را می‌دهد که جنبه‌هایی از تجربه خود را در فضای روانی مادر قرار داده تا بتواند آن‌ها را پس گرفته و درون‌سازی کند. به زبان استعاره، نگاه‌داشتن مانند یک چتر و درب‌گیری مانند یک شیشه بیسکویت است. در فرآیند درب‌گیری، ذهن مادر فرافکنی‌های کودک را دریافت کرده و از این طریق می‌تواند نیازهای او را کشف کند. بیون (۱۹۶۲) مطرح می‌کند که نوزاد از نیازش به پستان خوب آگاه نیست، او به نیاز ارضانشده، یعنی پستان بد آگاه است و تلاش می‌کند از شر آن رها شود. در صورتی که

1. Mind
2. Psych
3. Secondary process thinking
4. Unexcited

مادر پستان خوب را فراهم کند، نوزاد از شر پستان بد رها می‌شود و آن را به مادر می‌سپارد. بنابراین، مادر نه تنها تأمین‌کننده تغذیه جسمانی و هیجانی کودک است، بلکه فراهم‌کننده سوخت و ساز احساسات ناخوشایند او نیز است. بیون این فرآیند را نخستین الگوی اصلی برای شکل‌گیری ظرفیت تفکر در نظر می‌گرفت. اگرچه افکار در ذهن کودک به صورت ادراک‌های حسی و تجربیات ذهنی شکل می‌گیرند، اما بدون رمزگشایی همدلانه از سوی مادر، قابل تأمل و پردازش‌پذیر نخواهند بود. البته، کودک باید بتواند مقداری ناکامی را پیش از دریافت این بازخورد تحمل کند و مادر نیز باید بتواند پذیرای ادراک‌های کودک باشد. بیون این نگرش مادرانه را در اصطلاح ساختاری، «ظرف»^۱ و در اصطلاح کارکردی، «خیال‌ورزی»^۲ می‌نامد. به تدریج، کودک نگرش مادر را درونی و ظرفیت تفکر درباره افکار خود را کسب می‌کند.

مراقبت و تغذیه

یک مادر با انگیزه‌های ناشی از عشق، سرمایه‌گذاری خودشیفته‌وار، همانندسازی با جنبه‌های خوب مادر خویش (بالسام، ۲۰۰۰) و نوع‌دوستی غریزی (سیلینگ و روسوف، ۲۰۰۱) از کودک خود در برابر خطرات جسمی محافظت می‌کند. او از اینکه کودک در رنج و اذیت نباشد اطمینان حاصل می‌کند. این محافظت هم معطوف به تهدیدهای دنیای بیرون است و هم تهدیدهای ناشی از بی‌باکی قهرمانانه یا ضدفوبیک^۳ خود کودک. مادر به نحوی هوشمندانه مطمئن می‌شود که کودک تحت فشار محرک‌های بیرونی (مثل سر و صدا، گرما یا سرما) و خواسته‌های درونی (مثل گرسنگی و خستگی) نیست؛ این مسئله، به نوبه خود، به شکل‌گیری یک «سپر محافظ» [در روان کودک] منجر می‌شود (فروید، ۱۸۹۵). [منظور از سپر محافظ، ساختاری درونی است که از انسان در برابر برانگیختگی بیش از اندازه^۴ در طول زندگی محافظت می‌کند.]

علاوه بر این، مادر کودک را تغذیه می‌کند. در واقع، در طول دوره^۵ نه ماهه بارداری

1. Container

2. Reverie

3. Counterphobic valor

4. Overstimulation

* به لذت بردن از دنبال کردن فعالیت‌ها یا موقعیت‌های پرخطری که معمولاً از نظر سایر افراد اضطراب‌زا است، اشاره دارد م.

تا دوره نوزادی و اوایل کودکی تقریباً مادر به تنهایی مسئول تأمین تغذیه کودک است؛ مادر انسان، مادری پستاندار است. با این حال، تغذیه کودک از سوی او به بعد جسمی محدود نمی‌شود. بی‌تردید، او به کودک غذا می‌دهد، اما این همه ماجرا نیست. او دنیای درونی کودک را نیز با لمس کردن، بوییدن، خندیدن، خواندن لالایی، شعر و آواز تغذیه می‌کند. بنابراین، «پستان خوب» بیشتر نمادین است تا واقعی. با وجود اینکه، این استعاره در آثار کلاین (۱۹۳۲، ۱۹۳۷، ۱۹۴۸) به کار برده شد، فروید (۱۹۳۸) بیشتر بر رابطه بین ارضای اولیه از پستان مادر و پیدایش ظرفیت عشق تأکید داشت.

شکی نیست که در ابتدا، کودک نمی‌تواند بین پستان مادر و بدن خود تمایزی قائل شود؛ زمانی که پستان مادر از بدن او جدا شده و به بیرون معطوف شود، از آنجا کودک بارها به نبود آن پی می‌برد؛ در نتیجه، آن را در قالب یک/بژه - که بخشی از نیروگذاری لیبیدویی خودشیفته‌وار اولیه^۱ است - برای خود نگه می‌دارد. این نخستین بژه [یعنی پستان]، بعداً در شخص مادر کامل می‌شود؛ مادری که نه تنها او را تغذیه می‌کند بلکه از او مراقبت نیز می‌کند و بنابراین در او برخی احساسات جسمانی دیگر اعم از خوشایند و ناخوشایند - را برمی‌انگیزد. مادر از طریق مراقبت از بدن کودک اولین اغواکننده^۲ او می‌شود. در این دو رابطه^۳ اهمیت، یکتایی و بی‌همتایی مادر نهفته است، که به صورت پایداری، اولین و قوی‌ترین بژه عشقی و الگوی اولیه همه روابط عاشقانه بعدی در طول زندگی - برای مرد و زن است (ص ۱۸۸).

پیوندی که فروید بین ارضای دهانی اولیه و اعتماد به نفس مطرح کرده است در آثار نخستین شاگردانش، به خصوص آبراهام (۱۹۲۴) و گلاور (۱۹۲۵) دیده می‌شود و تا حد زیادی انکارنشدنی باقی مانده است.

فعال کردن ظرفیت لیبیدویی بدن کودک

یکی از ویژگی‌های «دلمشغولی مادرانه اولیه»^۳ (وینیکات، ۱۹۵۶) سرمایه‌گذاری زیاد مادر بر بدن کودک است. وی از کودک نگهداری کرده و او را از آسیب‌ها محافظت

1. Narcissistic libidinal cathexis

2. Seducer

3. Primary maternal preoccupation

*اولین رابطه با «پستان مادر» (پاره بژه، part object) و دومین رابطه با «شخص مادر» (کل بژه یا بژه یکپارچه whole object) است م.

می‌کند. به چشمان کودک نگاه می‌کند و با برق چشمانش به شکل‌گیری یک «خود» شاد در نوزاد کمک می‌کند. مادر کودک را می‌بوسد، او را در آغوشش تکان می‌دهد، با پستانش تغذیه و با لالایی‌هایش او را با دنیای موسیقی آشنا می‌کند. با انگشتان او و دست و پای کوچکش بازی می‌کند و پشت و شکم او را ماساژ می‌دهد. او را تمیز می‌کند، حمام می‌برد و لباس می‌پوشاند. از طریق همه این فعالیت‌ها (و فعالیت‌های دیگر) مادر پیوندی عمیق با بدن کودکش برقرار و این پیوند را حفظ می‌کند. این مراقبت‌ها مشخصاً در دوره نوزادی و اوایل کودکی ظرفیت «گریزی» لیبدوی بدن کودک را برمی‌انگیزاند و او را با جنبه جسمانی‌اش آشنا می‌کند. وحدت روان‌تنی - که جزء جدایی‌ناپذیر «خود واقعی»^۱ است (وینیکات، ۱۹۶۰ الف) - با این مراقبت‌های مادرانه آغاز می‌شود.

آشنا کردن کودک با دنیای درونی‌اش

مادر، آگاهی و دانش کودک از دنیای درونی‌اش را تسهیل می‌کند. او این کار را به شیوه‌های مختلفی انجام می‌دهد. او با نگه‌داشتن (وینیکات، ۱۹۶۰ الف) این امکان را برای کودک فراهم می‌کند تا اجزای خرد تجربه ذهنی خود را با هم ترکیب کرده و از وضعیت بدون تهدید «عدم یکپارچگی»^۲ به سمت یکپارچگی روانی حرکت کند (وینیکات، ۱۹۴۵). در این فرآیند، کودک به حالات درونی خود دسترسی چندجانبه‌ای پیدا می‌کند. شیوه دومی که از طریق آن مادر، کودک را به رخدادهای عاطفی و شناختی‌اش آگاه می‌کند، در «برگیری» (بیون، ۱۹۶۲) تجارب غیرقابل ذهنی‌سازی^۳ کودک و همانندسازی فراکنانه ملایم مادر با آن تجارب، و سپس برگرداندن آن‌ها با میزان مناسبی از آگاهی به کودک است. در نهایت، مادر از طریق «آمیختگی همدلانه»^۴ با تجربه کودک حالت‌ها و سلیقه‌های او - و شدت آن‌ها - را تشخیص داده و سپس آن‌ها را به صورت کلامی مشخص می‌کند - او، او، او، یک کسی خیلی عصبانی؛ او، او، او، یک کسی خیلی خوشحاله و مانند این‌ها. یا اینکه درک خود را از طریق ماهیت و شدت

1. True self
2. Unintegration
3. Un-mentalizable
4. Empathic immersion

پاسخ‌های حرکتی‌اش بیان می‌کند. درعوض، کودک نه تنها درمی‌یابد که خوشحال یا عصبانی، گرسنه یا خواب‌آلود است، این را که چقدر ناراحت یا عصبانی، گرسنه یا خواب‌آلود است هم متوجه می‌شود. مادر چراغ راه کودک است و تجربه درونی او را برایش روشن می‌کند (برنهام و همکاران، ۱۹۶۹).

فعال کردن هسته خود در کودک و کمک به شکل‌گیری هویت جنسی او

مادر مهم‌ترین نقش را در فعال کردن و شکل دادن به «هسته اولیه» کودک ایفا می‌کند (ویل، ۱۹۷۰). بدون شک، نوزاد لوح سفید نیست؛ بلکه از بدو تولد، نشانه‌هایی مبنی بر وجود «ظرفیت‌های پردازش» در خود بروز می‌دهد- ظرفیت‌هایی که به تعامل مؤثر او با مادر کمک می‌کند. آن‌ها عبارتند از:

تمایل به تماس چشمی؛ پاسخ‌دهی [به جنب‌وجوش در آمدن یا ساکت شدن] با به آغوش گرفته شدن، لمس شدن و تکان خوردن توسط یک انسان؛ و تمایل به نشان دادن توجه هشیار و مداوم به محرک‌های حاوی صدا و چهره انسانی (امده، ۱۹۸۳، ص ۱۷۱).

مشابه این «همخوانی اجتماعی»^۱ کودک در مادر نیز وجود دارد؛ او گفتار و حرکاتی را به شکلی ساده و تکراری به نوزادش ابراز می‌کند. اما آنچه در تحول هویت اهمیت بیشتری دارد این است که مادر یک درون‌مایه خاص را به نوزادش منتقل می‌کند.

مادر درون‌مایه هویت نوزاد را تعیین می‌کند، نه هویت او را. این درون‌مایه برگشت‌ناپذیر است، اما مستعد تغییر؛ تغییراتی که به تفاوت بین خلاقیت انسان و روان‌رنجوری سرزشت^۲ معنا می‌دهند (لیخشتین، ۱۹۶۱، ص ۲۰۸).

یک جنبه اختصاصی‌تر این تجربه ذهنی کودک، جنسیت^۳ است. مادر بر اساس ساختار بدنی کودک و به اتفاق پدر، هسته هویت جنسی را به کودک منتقل می‌کند (استولر، ۱۹۶۸). با مراقبت مادر است که نوزاد نر پسر و نوزاد ماده دختر می‌شود. مادر با اسم گذاشتن، لباس پوشاندن، نظافت کردن، نگاه کردن، لمس، صحبت و بازی کردن با

1. Socail fittedness
2. Destiny neurosis
3. Gender